

گفتگو با مرتضی احمدی

علی دهباشی

شفق سعد

به مناسبت انتشار کتاب «کهنه‌های همیشه نو»

مرتضی احمدی، چهره نام‌آشنای عرصه‌های تئاتر، رادیو، تلویزیون و سینما در سال ۱۳۰۳ در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. از همان اوان کودکی، لالائی‌های دلنشین مادر شعله عشق به موسیقی را در وجودش روشن ساخت، و همین عشق او را سرانجام به صحنه تئاتر کشانید. در سنین نوجوانی فعالیت خود را به عنوان پیش پرده خوان بر صحنه تئاترهای تهران آغاز کرد و او را به حق می‌توان از آخرین کسانی دانست که کوشیدند این هنر مردمی را زنده نگاه دارند. پس از کنار گذاشتن پیش پرده خوانی، فعالیت هنری خود را در عرصه‌های دیگر هنر بی‌گرفت و این فعالیت و کوشش خستگی‌ناپذیر تا به امروز ادامه دارد. «کهنه‌های همیشه نو» نام کتابی تازه از مرتضی احمدی است که تصنیفها و ترانه‌های ضربی و تخته حوضی «تهران» را در بر می‌گیرد، ترانه‌هایی که اکثراً برای بار اول به دست چاپ سپرده می‌شوند و احمدی با ثبت آنها کوشیده است از خطر نابودی و زوال مصونشان بدارد. بخارا به بهانه چاپ این کتاب ارزشمند که توسط انتشارات ققنوس منتشر شده، با استاد مرتضی احمدی به گفتگو نشسته است که می‌خوانید.

— از اولین خاطره‌هایی که در ذهن دارید و مربوط به کار هنری شما می‌شود بگوئید؟

مادر من صدای خوبی داشت و عادت داشت برای بچه‌هایش لالائی و اشعار آهنگین بخواند. به دلیل مذهبی بودنش معمولاً شعر ترانه‌ها را تغییر می‌داد و به نحوی آن را به حضرت علی (ع) یا امام حسین (ع) مربوط می‌کرد. من همیشه عاشق صدای مادرم بودم و هر وقت که برای برادر یا خواهر کوچک من می‌خواند، من می‌نشستم و لذت می‌بردم. بعد وقتی به نوجوانی رسیدم کم‌کم به صدای مرحوم جواد بدیع‌زاده گرایش پیدا کردم و همیشه دنبال صفحات او می‌گشتم. البته آن وقتها گوش کردن به این صفحات در منزل ما جرم محسوب می‌شد، چون پدرم مردی مذهبی بود و خودتان می‌دانید که آن زمان موسیقی جایگاه خاصی نداشت و مردم آن را نمی‌شناختند و مقدار زیادی بی‌التفاتی و بی‌مهری به موسیقی و موسیقی‌دانان می‌شد. پدر من هم استثناء نبود. یک نکته را هم به عرضتان برسانم، تا سال ۱۳۲۷ پدر من حتی اجازه نداد که رادیو در منزل ما باشد. ما برای این مشکل فکری کردیم: اولین بار رادیوئی آمده بود به نام «رادیوی برق و باطری». یک سال ماه رمضان، که اتفاقاً زمستان بدی هم بود، ما این رادیو را گرفتیم و زیر کرسی گذاشتیم. وقتی که نزدیک افطار شد ما رادیو را زیر کرسی و روی موج رادیو تهران روشن کردیم و صدای دعا بلند شد. پدرم خیلی خوشحال شد و پرسید که این صدا از کجا می‌آید، گفتیم از زیر کرسی می‌آید. و رادیو را بیرون آوردیم و گفتیم رادیو فقط ساز و آواز نیست، این چیزها را هم دارد. ما در این شرایط رشد کردیم. من به سختی می‌توانستم صفحه‌ای پیدا کنم و یا مجبور بودم کنار قهوه‌خانه‌ها بروم و از صدای گرامافون‌هایی که آن زمان «گرامافون بوقی» می‌گفتند، لذت ببرم. پایه اصلی موسیقی را در من مادرم گذاشت و بعد از او جواد بدیع‌زاده، به خصوص اشعار طنز و انتقادی که جواد بدیع‌زاده می‌خواند بر من تأثیر فراوان گذاشت و من هنوز هم مقدار زیادی از آنها را از حفظ هستم. بعد از آن، دایی مادرم مرا به چهارراه حسن آباد، هشت گنبد، می‌برد و آنجا «هر دمبیل» نامی بود که اولین شخصی بود که در تهران ضربی می‌خواند و خودش هم ضرب می‌گرفت. مرد فقیری بود و مردم بسیار به او علاقه داشتند و او هم هر چه پول می‌گرفت خرج فقرا می‌کرد. همکاری هم داشت که اسمش را «هردمکلنگ» گذاشته بودند.

— چرا هر دمبیل و هر دمکلنگ؟

اگر اشتباه نکرده باشم آن زمان در روزنامه «نسیم شمال» مرحوم سید اشرف الدین حسینی دیده بودم که هر وقت جایی شلوغ و هرکی هرکی می‌شد می‌گفتند هر دمبیل شده. یک وقتی هم یک آدم فقیری پیدا می‌شود و به این شخص می‌گویند بگذار من هم کنار تو کار کنم و نانی در



● مرتضی احمدی - فروردین ۱۳۸۱ (عکس از علی دهباشی)

بیاورم، می‌گوید اسم تو را چه بگذارم می‌گوید تو هر دمبیل هستی اسم من را هم بگذار هر دمکلنگ! و این اسم روی او ماند. هر دمبیل سال ۱۳۱۹ فوت کرد، هر دمکلنگ هم سال ۱۳۲۴ در همین چهارراه حسن آباد بود. من عاشق کارهای ضربی ایشان بودم. همیشه دایمی مادرم مرا می‌برد و من برنامه‌های ایشان را می‌دیدم. این در وجود من در حکم ریشه‌ای بود که باعث شد به کارهای سنتی علاقه پیدا کنم، و از زمانی هم که در اردیبهشت ۱۳۲۲ رسماً وارد تئاتر شدم و پیش پرده‌خوانی را آغاز کردم هیچ زمانی کارهای سنتی را فراموش نکردم، به دلیل علاقه خاصی که به این حرفه داشتم.

— بعدها که ادامه دادید آیا استادی داشتید؟

ما تقریباً خودجوش بودیم و هنوز این خودجوشی را داریم. چون دانشگاه و هنرستان و هیچ چیز دیگری در این کار نبود و مخصوصاً با فضای بدی که در خانواده‌هایمان داشتیم امکان آموزش وجود نداشت.

— نوع اجرای این ترانه‌ها به چه صورت است؟

عرض کنم این ترانه‌ها بطور کلی متعلق به تهران و تهرانی‌هاست. ولی متأسفانه آن تهران از

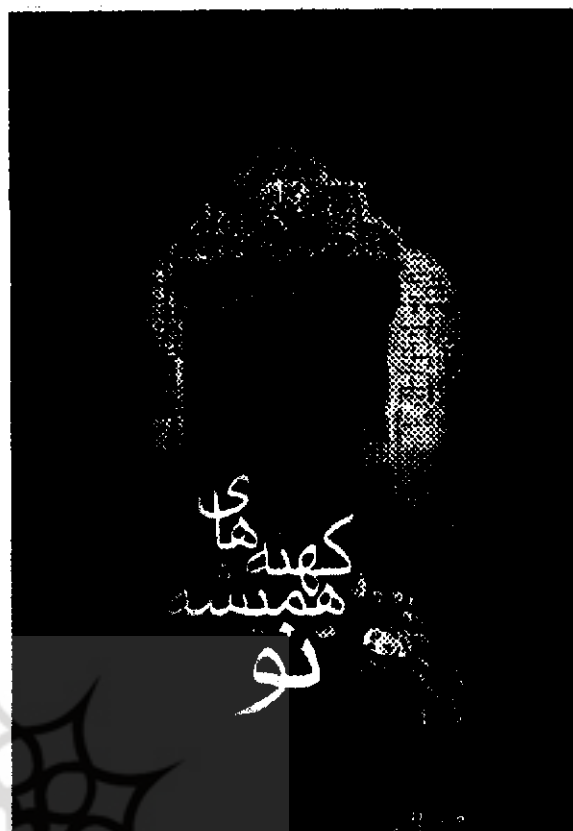
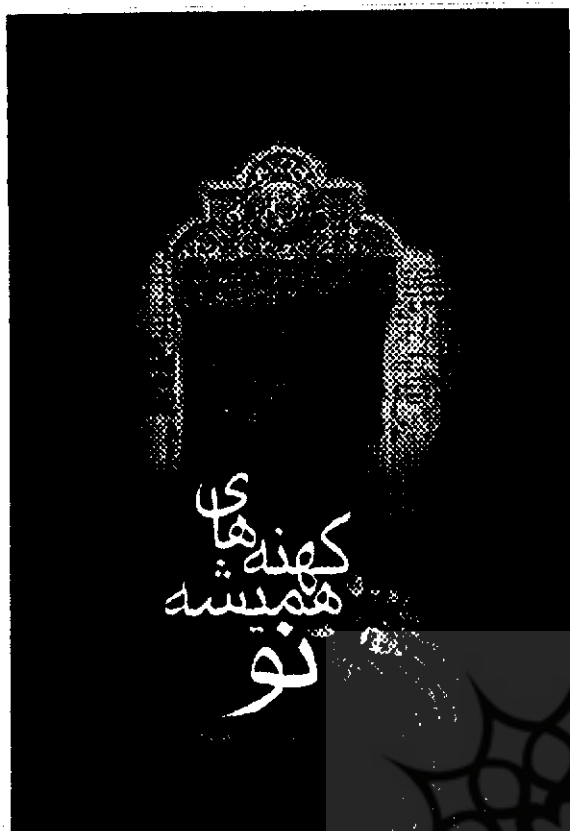
بین رفته و آن مردم دیگر نیستند. یا کوچ کرده‌اند، یا عده زیادی - در حدود هفتاد هشتاد درصدشان - فوت کرده‌اند. در واقع می‌توانم بگویم آن فرهنگ از بین رفته است. این ترانه‌ها متعلق به مردم کوچه و بازار جنوب تهران است و اگر در شهرستانهای دیگر استفاده می‌شود (مثلاً در مشهد که کمی از این ضربی خوانی‌ها استفاده می‌شود، آن هم به صورت دیگری) از منابع اینجا گرفته برداری کرده‌اند. من چون خودم بچه جنوب تهران هستم و با آن مردم و با آن فرهنگ بزرگ شده‌ام، خواه ناخواه گرایش خیلی شدیدی نسبت به این ترانه‌ها که از دانش مردم کوچه و بازار نشأت گرفته است دارم.

— قدیمی‌ترین این ترانه‌ها به چه دوره‌ای برمی‌گردد؟

اگر بخواهیم به طنز بپردازیم باید چند صد سال به عقب برویم. ولی رشد این ترانه‌ها بیشتر از انقلاب مشروطیت شروع شد و چون حاکمیت آن زمان بطور کلی با این هنر مخالف بود، متأسفانه نوشته‌ای برای ما نمانده که بتوانیم استناد به آن نوشته‌ها کنیم و به درستی بتوانیم شناسنامه این کار را در اختیار شما و همه مردم بگذاریم، چون این ترانه‌ها آرام آرام از بین رفته یا فراموش شده‌اند. از همین رو ترانه‌هایی را که مردم به وجود می‌آوردند تنها هنرمندان روحی بودند که آنها را روی تخته حوضی اجرا می‌کردند و مورد علاقه شدید مردم بود. من می‌توانم بگویم که شاید ریشه پیش پرده خوانی ما هم از این کارهای روحی گرفته شده. ما پیش پرده‌های طنز و انتقادی را می‌خواندیم و در فرصتی هم آن را کنار گذاشتیم. ما در این کار پنج نفر بودیم: مجید محسنی، جمشید شیبانی، حمید قنبری، عزت‌الله انتظامی و من. می‌توانم بگویم که رشد و اوج اینها از سال ۱۳۰۰ به بعد بود که بعد متأسفانه رسید به زمان پهلبد و وزارت فرهنگ و هنر، و این رشته هنر را مورد بی‌توجهی قرار دادند و کنارش گذاشتند و هنرمندان روحی - که همانطور که من در کتابم اشاره کرده‌ام هنرمندان خیلی برجسته‌ای بودند، و همگی ابتکار و خلاقیت داشتند - منزوی شدند و همگی فوت کردند و جایگزینی هم ندارند. الان هم متأسفانه می‌بینیم که کارهای روحی ما به چه وضعی گرفتار شده است.

— اینها همه به صورت مکتوب بوده یا در حافظه‌تان وجود داشته؟ چطور جمع‌آوری شده‌اند؟

عرض کنم اینها مکتوب نبوده و بیشتر در حافظه خودم بوده، و ضمن این، من بیست و سه چهار سال دنبال این کار بودم. با تمام هنرمندان روحی که آن زمان بودند گپ زدم، گفت و گو کردم، مسافرت‌های شهرستان رفتم و پیدایشان کردم (مثلاً یکی‌شان در تبریز بود و یکی‌شان در



اهواز و...) همه سن‌های خیلی بالا داشتند. دنبال اینها گشتم و از محفوظات آنها خیلی کمک گرفتم و خیلی هم تلاش کردم که بفهمم چه کسانی سراینده این ترانه‌ها بوده‌اند که متأسفانه فقط رسیدم به مرحوم حسین مجرد، پرویز خطیبی (در کتاب یکی بیشتر ندارد و آن هم جوابی است که به ترانه‌ای داده است) یکی دو تا از سید اشرف الدین حسینی هست و خیلی تلاش کردیم و متأسفانه پیدا نکردیم. و چه شعرهای قشنگی دارند.

– بنابراین روش گردآوری شما این بود که این ترانه‌ها را از براساس یادمانده‌های کسانی که می‌شناختید جمع‌آوری کرده‌اید؟

بله. همانطور که در مقدمه کتاب هم به این موضوع اشاره کرده‌ام ما داریم نسل گذشته‌مان را نفرین می‌کنیم که برای ما چیزی نگذاشته‌اند. لاقلاً ما هم کاری نکنیم که نسل آینده ما را نفرین کند. هر چه داریم باید روی کاغذ بیاوریم، که متأسفانه آقای مجید محسنی این کار را نکردند، آقای اصغر گرمسیری این کار را نکردند و... می‌توانستیم چیزهای خوبی از این گذشتگان خود داشته باشیم که متأسفانه نداریم. به هر حال اینها تمام از سینه به سینه تا به حال رسیده‌اند.

– مثلاً ترانه «دختر شیرازی» این روایتی است که شما از خودتان گذاشته‌اید یا از دیگران؟

نه از خودم نگذاشتم. در کتاب چند ترانه هست که یا محلی بوده‌اند و یا غیر محلی که ما سازنده‌اش را پیدا نکردیم و من می‌توانم بگویم اینهایی که ملودیشان هم هست همه به خاطر این است که در تخته حوض اجرا شده‌اند و بقیه اینها تمام ضربی هستند.

— این سؤال پیش می‌آید که ممکن است روایت‌های دیگری نیز از این ترانه‌ها وجود داشته باشند؟

خیلی گشته‌ام، و من معتقدم که بوده. البته باز چند ترانه دست من هست که وزارت ارشاد موافقت نکرد که چاپ شوند و من البته آنها را که حدود ده تا می‌شوند نگهداری کرده‌ام. کتاب «کهنه‌های همیشه نو» هفت ماه در وزارت ارشاد خوابیده بود و در طول این مدت بررسی چند بار رفتیم و آمدمیم تا اینکه سرانجام با حذف تعدادی از ترانه‌ها کار انجام شد.

— روش اجرای این ترانه به چه صورت بوده است؟

ضربی خوانی به عقیده من و همه چفت و بست محکمی دارد با اصالت خودش، ولی چارچوبی ندارد نظم و قاعده خاصی برای اجرای ضربی خوانی نیست و آزادی دارد. می‌توان چیزهایی به آن اضافه یا کم کرد، چون کار تخت حوضی بیشتر بر پایه بدیهه‌سازی بوده. بنده در کتاب مورد بحثمان ذکر هم کرده‌ام که حتی اجرای بعضی از ترانه‌ها غلط است. چون نوازنده‌هایی که این هنرمندان با آنها کار می‌کردند، از نوازندگان مثلاً قره نی و تار و غیره فالش می‌زدند، و خواننده هم ناچار همانطور می‌خواند. هنوز هم همینطور هست، هنوز هم اگر بخواهیم این ترانه‌ها را با اصالت خودش اجرا کنیم باید در خیابان سیروس بگردیم و خواننده‌ها را جمع کنیم و بیاوریم. البته خوب چه بهتر که آهنگها را تنظیم کنیم و نظم بدهیم چون در آن صورت خیلی کارها می‌شود روی آن انجام داد. مرحوم حنانه این کار را کرد؛ با ارکستر سمفونی ضربی ساخته بودند و مرا برای خواندن دعوت کردند. من هم رفتم ولی متأسفانه کار پا نگرفت. این کار را برای سیرا فیلم می‌کردند. وقتی من رفتم گفتم آقا ضربی خوانی قاعده و قراری ندارد که شما حالا با ارکستر تنظیم کرده‌اید. ایشان گفتند من نمی‌دانم، گفته‌اند احمدی می‌تواند این را اجرا کند. دوستانی هم که با من آمده بودند به شوخی می‌گفتند نمی‌تواند اجرا کند. اتفاقاً خیلی خوب تنظیم کرده بودند و خیلی خوب هم اجرا شد. بنده تصور می‌کنم تا من و امثال من — که یکی دو نفر بیشتر نمانده‌ایم — زنده هستیم اگر همتی بشود و آهنگسازهای ما اینها را تنظیم کنند می‌توانند در یک چارچوب بسیار خوب و مناسبی اینها را نگهداری کنند و برای نسل بعدی به یادگار گذارند.

— چند درصد از این ترانه‌ها به صورت نوار ضبط شده؟

هنوز ضبط نشده. ما پنج - شش تا از این ترانه‌ها مثل ترانه «حاجی فیروز»، «خیمه شب بازی» یا «تکیه بر چرخ ستمگر بکنم یا نکنم» را آن زمان قبل از انقلاب در رادیو اجرا کردیم که آن موقع هم رسم بود که کسانی که نوار می‌زدند ضبط‌شان همیشه آماده بود و هر چیزی که رادیو پخش می‌کرد اینها ضبط می‌کردند و من این را شنیده و دیده‌ام، چندی پیش در ماشین آقای سوار شدم که یکی از این نوارها را به من نشان داد و گوش کردم. به هر حال از اینها آن هم به صورت قاچاق یک کاست بیشتر نیست که در رادیو اجرا شده و بقیه اجرا نشده است. حالا ما بعد از چاپ این کتاب به وزارت ارشاد پیشنهادی کردیم و سی و دو تایش را فعلاً به وزارت ارشاد داده‌ایم که بعد از تأیید بتوانیم ضبط کنیم. البته چیزی هم هست که من بارها و بارها شنیده‌ام که می‌گویند احمدی هر چه بخواند مردم با آن می‌رقصند! این هم ایراد کار ما شده. من نمی‌دانم، اگر شادی دیگران گناه است ما گناهکاریم.

شفق سعد: آقای احمدی معیار شما در انتخاب اینها چه بود؟ مثلاً ترانه‌هایی که خانم پریوش یا خانم غزال و یا خانم مرضیه در اوائل کارشان خوانده‌اند مثل «مشک فروش» و غیره چرا ضربی حساب نشده؟

آنها روحوسی نبوده. تمام اینها که فرمودید روحوسی نبوده‌اند. من کاست خانم غزال را دارم، ترانه‌های خیلی خوبی خواند که البته پنج - شش تا بیشتر نیست. اینها چون روحوسی نبود ما دیگر دنبالش نرفتیم، در حالیکه من اکثر آنها را خودم می‌دانم. ما سعی کردیم تا آنجا که می‌توانیم چیزهایی در اختیار هموطنانمان بگذاریم که تماماً روحوسی باشند.

سعد: خود شما مقادیر زیادی از ضربی‌ها را در برنامه رادیویی «صبح جمعه با شما» خوانده‌اید، تقریباً هر صبح جمعه.

شورای موسیقی ما را تأیید کرده بود و هر کدام از طنزنویسان که مطلبی برای رادیو می‌نوشتند به هر حال شعرهای طنز هم در آن می‌گنجاندند، و من خیلی زیاد از این‌ها خواندم. من شاید در رادیو حدود پانصد ترانه ضربی خوانده باشم. البته آنها هیچ کدام ارتباطی با کارهای روحوسی نداشتند. حسین خطیبی، حسین مدنی و مرحوم شهریاری برای من خیلی زیاد گفته‌اند و اگر خاطرتان باشد من در هفته دو سه ضربی می‌خواندم. کاری که من کردم این بود که مقداری آواز در این ضربی‌ها مخلوط کردم و آنها از حالت خشکی و بی‌روحی خود خارج شدند.

سعد: خیلی از ضربی‌های شما الان همان حالت را پیدا کرده، یعنی سینه به سینه به مردم رسیده و همه آنها را حفظند.

بله، ولی فقط ضربی می‌خوانند و چیزی از آواز در آن مخلوط نمی‌کنند. حالت یکنواختی دارد و من هیچ موقع آنها را نمی‌پسندم. ضربی حالت آوازی دارد ولی متأسفانه دیده‌اید که چطور دارند آن را می‌خوانند؛ و من می‌توانم بگویم حرمت ضربی خوانی الان زیر سؤال رفته به دلیل اینکه هر کس می‌خواهد ضربی بخواند. خواننده ضربی باید کسی باشد که صدای خوب داشته باشد. خیلی‌ها هستند که ریتم را می‌شناسند، موسیقی را می‌شناسند، فالش نمی‌خوانند، آرام و با کمال خونسردی برنامه‌شان را اجرا می‌کنند ولی با همه اینها کارهایشان ضربی نیست. چرا، ضرب در آن کمک می‌کند و حضور دارد، ولی اگر روزی ارکستر خواست اینها را اجرا کند چطور می‌خواهند بخوانند؟ کار باید کمی چاشنی داشته باشد تا لذتبخش شود.

سعد: ضرب این قطعات مشخص است؟

بله، بیشتر ضربها شش و هشت هستند.

سعد: پس محدوده خاصی دارد؟

بله، محدوده‌اش همین است. مثل کوچه باغی، که همان بیات تهران است و اسمش به در رفته، می‌گویند غزل کوچه باغی. ولی اگر یکی کتاب مرا مطالعه فرموده باشید من در آن تاریخچه حتی غزل کوچه باغی را هم آورده‌ام.

سعد: سازهای اصلی در اجرای این ترانه‌ها ضرب و کمانچه و تار بوده‌اند، درست است؟

سازهای سنتی اما اگر ارکستری تنظیم کند و پیانوئی برای پر کردن فضا باشد یک چیز دیگر می‌شود. آمدند به ما گفتند می‌خواهیم پیش پرده خوانی را زنده کنیم. آقای انتظامی دنبال من می‌گشت و گفت وزارت ارشاد می‌خواهد پیش پرده خوانی را زنده کند. آخر چه طور؟ جلسه‌ای گذاشتند و رفتیم من با خودم یک نوار آورده بودم. گفتند می‌خواهیم پیش پرده را زنده کنیم. گفتم شما ابزار کارش را ندارید. الان مجید محسنی فوت کرده، انتظامی که اینجا نشسته نمی‌تواند بخواند، قنبری دیگر نمی‌تواند بخواند، شیبانی هم نیست و در آمریکا است. من یک نفر چطور می‌توانم؟ باید آن تئاتر قدیم باشد، آن جلوی سنی که جای ارکستر بود و نوازندگان می‌نشستند را بزنیم. اگر من بخوام پیش پرده بخوانم، باید از این نوار بهتر بخوانم؟ و نوار را گذاشتم



که در آن ارکستر کامل داشت می نواخت. ما که دیگر نمی توانیم این کار را بکنیم، ابزار کار نداریم. فقط ده - دوازده نفر ارکستر می خواهد. همین میردادیان آن موقع تروپست می زد. خادم میثاق ها بودند، موسی خان معروفی می زد، وزیری تبارها، حسین تهرانی و خیلی های دیگر ساز می زدند. اگر چنانچه بتوانند این ضربی ها را به صورت آبرومندی تنظیم کنند و مقداری آواز هم چاشنی اش شود جایگاه دیگری پیدا خواهد کرد. مثلاً تیتراژ «حسن کچل» را من به عنوان چیزی که آواز درش وجود دارد قبول ندارم، با اینکه خیلی مورد توجه قرار گرفت. فقط ضربی خوانی صرف بود و یک مقداری هم آن مایه شهر فرنگی را در آن مخلوط کردیم.

— خاطرات شما تحت عنوان «من و زندگی» منتشر شده، این کتاب در برگیرنده چه دوره ایی از زندگی هنری جنابعالی است؟

حقیقتش در این کتاب خاطرات بیشتر خواستم به نسل جوان بگویم که در پرتو تلاش، کار و استمرار یک زندگی هنری مفهوم پیدا می کند. در واقع در این کتاب مروری به زندگی هنری بویژه تجربیات و خاطراتم از کار تئاتر داشتم. همچنین اشاراتی به زمینه ها و حواشی دورانی که در آن زیستم. شاید اگر امروز می نوشتم متن کتاب بیشتر می شد.

— چه کاری در دست تألیف دارید؟

مدتها در فکر این بودم که فرهنگ لغات تهران را تهیه کنم و چند ماه است دارم رویش کار می‌کنم. کار خیلی سنگینی است. هر چه جلوتر می‌روم می‌بینم کار خیلی سنگین‌تر و ریشه‌ای است، مخصوصاً چون همانطور که عرض کردم آن بچه‌های تهران دیگر نیستند. امروز به اینجا رسیدم که مثلاً در بیان ما بچه‌های تهران «ژ» وجود ندارد. تمام لغات را در آوردم، بچه‌های تهران هیچوقت نمی‌گویند «منیژه»، می‌گویند «منیجه»، یا «مجگان»، یا «مُجه»، یا «بیجن» هر چه فکر کردم که کدام کلمه را با «ژ» می‌گویند بیشتر از «ژاله» به چیزی نرسیدم که حتی آن را هم «جاله» می‌گویند. حالا اگر زنده ماندم این را تا آنجائی که بتوانم اجرا خواهم کرد. معنی لغات خیلی در تهران فرق می‌کند، اصلاً ممکن است یک کلمه معانی بسیار زیباتری داشته باشد که ربطی به کاربرد امروزه‌شان ندارد. مثلاً کلمه «قشقرق» را پیدا کرده بودم. همه قشقرق را به معنای پرروئی و شلوغ بازی می‌دانند، درحالی‌که از معانی دیگر آن دنائت، پستی، رذالت و همه اینها را می‌توان پیدا کرد که همگی در این کلمه وجود دارند. امیدوارم که همینطور سر حال باشم و از پا نیفتم. و قبل از مرگم اینکار را بپایان برسانم.

— غیر از کار «فرهنگ لغات تهران» کار دیگری برای اجرا، چه در تئاتر و چه سینما دارید؟

یک سریال ۶۰ قسمتی آماده است که به خاطر کمندی بودن پخش آن به بعد از ماه صفر موکول شده. کار طنزی است که به نظر من بد نیست، که البته مردم باید قضاوت کنند. مقداری از آن هم میکس شده و آماده است.

— عنوان این سریال چیست؟

اول می‌خواستند بگذارند «داغ داغ» که ما گفتیم این اسم معنی ندارد، و بعد گذاشتند «چه خبر همسایه».

— کار کدام کارگردان است؟

کارگردان این سریال بهروز بقائی است. به تهیه‌کنندگی آقای اوجانی. قصه‌اش بد نیست. دو تا رفیق هستند که از کودکی با هم دوست بوده‌اند و همیشه هم رقیب هم بوده‌اند. یکی برای دو سه ماهی رفته ژاپن و برگشته و حالا ژاپنی شده و آن یکی همان نجار سنتی مانده، مغازه‌ها و خانه‌هایشان هم نزدیک به هم است. طبق روالی که الان در تلویزیون هست و خودتان می‌دانید او یک دختر جوان دارد و من یک پسر جوان دارم، آخر داستان را هم که می‌دانید، آن دو تا به هم نزدیک می‌شوند و باقی قضایا! الان تمام قصه‌هایمان مثل هم شده!

— خیلی ممنونم که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.